

زندگینامه حافظ

حافظ شیرازی ، شمس الدین محمد شاعر سال و محل تولد: ۷۲۶ ه.ق - شیراز سال و محل وفات: ۷۹۱ ه.ق - شیراز

زندگینامه: شمس الدین محمد حافظ ملقب به خواجه حافظ شیرازی و مشهور به لسان الغیب از مشهورترین شعرای تاریخ ایران و از تابناکترین ستارگان آسمان علم و ادب ایران زمین است که تا نام ایران زنده و پابرجاست نام وی نیز جاودان خواهد بود. با وجود شهرت والای این شاعران گران مایه در خصوص دوران زندگی حافظ بویژه زمان به دنیا آمدن او اطلاعات دقیقی در دست نیست ولی به حکم شواهد و قرائن ظاهرا شیخ در حدود سال ۷۲۶ ه.ق در شهر شیراز، که به آن صمیمانه عشق می‌ورزیده، به دنیا آمده است. اطلاعات چندانی از خانواده و اجداد خواجه حافظ در دست نیست و ظاهرا پدرش بهاء الدین نام داشته و در دوره سلطنت اتابکان سلغری فارس از اصفهان به شیراز مهاجرت کرده است. شمس الدین از دوران طفولیت به مکتب و مدرسه روی آورد و پس از سپری نمودن علوم و معلومات معمول زمان خویش به محضر علما و فضیای زادگاهش شتافت و از این بزرگان بویژه قوام الدین عبدا... بهره‌ها گرفت. خواجه در دوران جوانی بر تمام علوم مذهبی و ادبی روزگار خود تسلط یافت (۱) و هنوز دهه بیست زندگی خود را سپری ننموده بود که به یکی از مشاهیر علم و ادب دیار خود بدل گشت. وی در این دوره علاوه بر اندوخته عمیق علمی و ادبی خود قرآن را نیز کامل از

حفظ داشت و این کتاب آسمانی را با صدای خوش و با روایت‌های مختلف از بر می‌خواند و از این روی تخلص حافظ را بر خود نهاد. (۲) دوران جوانی این شاعرگرا ن مایه مصادف بود با افول سلسله محلی اتابکان سلغری فارس و این ایالات مهم به تصرف خاندان اینجو، از عمال ایلخانان مغول، در آمده بود. حافظ که در همان دوره به شهرت والایی دست یافته بود مورد توجه و عنایت امرای اینجو قرار گرفت و پس از راه یافتن به دربار آنان به مقامی بزرگ نزد شاه شیخ جمال الدین ابواسحاق حاکم فارس دست یافت. دوره حکومت شاه ابو اسحاق اینجو توأم با عدالت و انصاف بود و این امیر دانشمند و ادب دوست در دوره حکمرانی خود که از سال ۷۴۲ تا ۷۵۴ ه. ق بطول انجامید در عمرانی و آبادانی شیراز و آسایش و امنیت مردم این ایالت بویژه شیراز کوشید. حافظ نیز از مرحمت و لطف امیر ابو اسحاق بهره‌مند بود و در اشعار خود با ستودن وی درالقابی همچون (جمال چهره اسلام) و (سپهر علم و حیا) حق شناسی خود را نسبت به این امیر نیکوکار بیان داشت. (۳) پس از این دوره صلح و صفا امیر مبارز الدین مؤسس سلسله آل مظفر در سال ۷۵۴ ه. ق بر امیر اسحاق چیره گشت و پس از آنکه او را در میدان شهر شیراز به قتل رساند حکومتی مبتنی بر ظلم و ستم و سخت‌گیری را در سراسر ایالت فارس حکمفرما ساخت. امیر مبارز الدین شاهی تندخوی و متعصب و ستمگر بود و بویژه در امور دینی و مذهبی بر مردم خشونت بسیاری جاری نمود. در دوره حکومت وی مردم از بسیاری از آزادی‌ها و مواهب طبیعی خود محروم شدند و امیر خود را مسلمانی متعصب جلوه می‌داد که درصدد جاری ساختن احکام اسلامی است. این گونه اعمال با مخالفت و نارضایتی حافظ مواجه گشت

و وی با تاختن بر اینگونه اعمال آن را ریاکارانه و ناشی از خشک اندیشی و تعصب مذهبی قشری امیر مبارز الدین دانست. سلطنت امیر مبارز الدین مدت زیادی به طول نیاانجامید و در سال ۷۵۹ ه.ق دو تن از پسران او شاه محمود و شاه شجاع که از خشونت بسیار امیر به تنگ آمده بودند توطئه‌ای فراهم آورده و پدر را دستگیر کردند و بر چشمان او میل کشیدند. (۴) شاه شجاع و شاه منصور از دیگر امرای آل مظفر همعصر با حافظ بودند و به سبب از بین بردن مظاهر تعصب و خشک اندیشی در شیراز و توجه به بازار شعر و شاعری مورد توجه حافظ قرار گرفتند. این دو امیر نیز به نوبه خود احترام فراوانی به خواجه می‌گذاشتند و از آنجا که بهره‌ای نیز از ادبیات و علوم داشتند شاعر بلند آوازه دیار خویش را مورد حمایت خاص خود قرار دادند. (۵) اواخر زندگی شاعر بلند آوازه ایران همزمان بود با حمله امیر تیمور و این پادشاه بیرحم و خونریز پس از جنایات و خونریزی‌های فراوانی که در اصفهان انجام داد و از هفتاد هزار سر بریده مردمان شوریده بخت آن دیار چند مناره ساخت روبه سوی شیراز نهاد. داستان ملاقات تاریخی و عبرت انگیز خواجه حافظ با تیمور نیز اگر صحت و اعتبار داشته باشد ظاهراً در سال ۷۹۰ ه.ق و یک سال پیش از مرگ شاعر نامدار صورت گرفته است. براساس این داستان پس از آنکه دروازه‌های شیراز به روی مؤسس سلسله تیموریان گشوده شد امیر تیمور قاصدی را به نزد حافظ فرستاد و او را به نزد خود خواند و گفت: من اکثر ربع مسکون را با این شمشیر مسخر ساختم و هزاران جای و ولایت را ویران کردم تا سمرقند و بخارا را که وطن مألوف و تختگاه من است آبادان سازم و تو آن گاه به یک خال هندوی ترک شیرازی سمرقند و بخارای ما را در یکی از ابیات خود به فروش

می‌رسانی. (۶) گویند خواجه زیرکانه در جواب وی به فقر و نداری خود اشاره کرده و می‌گوید: ای سلطان عالم از این بخشندگی است که بدین روز افتاده‌ام. این پاسخ زیبا و شوخ طبعانه مورد پسند تیمور واقع می‌گردد و او را مورد عنایت خود قرار می‌دهد. مرگ خواجه یک سال پس از این ملاقات صورت گرفت و وی در سال ۷۹۱ ه.ق در گلگشت مصلی که منطقه‌ای زیبا و باصفا بود و حافظ علاقه زیادی به آن داشت به خاک سپرده شد و از آن پس آن محل به حافظیه مشهور گشت. نقل شده است که در هنگام تشییع جنازه خواجه شیراز گروهی از متعصبان که اشعار شاعر و اشارات او به می و مطرب و ساقی را گواهی بر شرک و کفر وی می‌دانستند مانع دفن حکیم به آیین مسلمانان شدند. در مشاجره‌ای که بین دوستداران شاعر و مخالفان او در گرفت سرانجام قرار بر آن شد تا تفرالی به دیوان خواجه زده و داوری را به اشعار او واگذارند. پس از باز کردن دیوان اشعار این بیت شاهد آمد: قدیم دریغ مدار از جنازه حافظ / که گرچه غرق گناه است می‌رود به بهشت / *** حافظ بیشتر عمر خود را در شیراز گذراند و برخلاف سعدی به جز یک سفر کوتاه به یزد و یک مسافرت نیمه تمام به بندر هرمز همواره در شیراز بود و از صفا و زیبایی شهر محبوبش و اماکن تفریحی آن همچون گلگشت و آب رکن‌آباد لذت می‌برد. وی در دوران زندگی خود به شهرت عظیمی در سرتاسر ایران دست یافت و اشعار او به مناطقی دور دست همچون هند نیز راه یافت. نقل شده است که وی مورد احترام فراوان سلاطین آل جلایر و پادشاهان بهمنی دکن هندوستان قرار داشت و سلاطینی همچون سلطان احمد بن شیخ اویس بن حسن جلایری (ایلکانی) و محمود شاه بهمنی دکنی با احترام زیاد او را به

پایتخت‌های خود دعوت کردند. حافظ تنها دعوت محمود شاه بهمنی را پذیرفت و عازم آن سرزمین شد ولی چون به بندر هرمز رسید و سوار کشتی شد طوفانی درگرفت و خواجه که درخشکی آشوب و طوفان حوادث گوناگونی را دیده بود نخواست خود را گرفتار آشوب دریا نیز سازد از این رو از مسافرت پشیمان شد. شهرت اصلی حافظ و رمز پویایی جاودانه آوازه او به سبب غزلسرایی و سرایش غزل‌های بسیار زیباست. غزل بویژه نوع عارفانه آن توسط حافظ به اوج فصاحت و بلاغت و ملاحات رسید و او جدای از شیرینی و سادگی و ایجاز، روح صفا و صمیمیت را در ابیات خود جلوه‌گر ساخت. خواجه شیراز در غزلیات خود تمامی منویات قلبی خویش نظیر عشق به حقیقت و یکرویی و وحدت و وصال جانان و از سوی دیگر خشم و تنفر خود را در مقابل اختلاف و نفاق، ریا و تزویر و ستیزگی‌های قشری بیان کرده است. در غزلیات زیبای حافظ که از همه حیث اوج غزل فارسی محسوب می‌شود کلمات و تعبیرات خاصی وجود دارد و خواجه که خود مبتکر این سبک است از آن طریق مقصود خود را بیان داشته است. کلمات و عباراتی همچون طامات، خرابات، مغان، مغیچه، خرقة، سالوس، پیر، هاتف، پیر مغان، گرانان، رطل گران، زنار، صومعه، زاهد، شاهد، طلسمات، شراب و... از این گونه‌اند که هر یک بیانگر قریحه عالی و روح لطیف و طبع گویا و فکر دقیق و ذوق عارفانه و عرفان عاشقانه وی است. خواجه در اشعارش اغلب از خود به عنوان رندی پاک باخته و بی‌نیاز یاد کرده که با همه هشیاری و دانایی به آداب و رسوم و مقررات اجتماعی بی‌اعتناست. وی از ریا و تزویر زاهدان درونی در رنج و اضطراب است و حتی صوفیان ریایی را که به طریقت حافظ انتساب می‌ورزند ولی اهل ظاهر بوده و در ژنده پوشی و

قلندری تظاهر می‌کنند سخت سرزنش می‌کند و در اشعار خود دام حيله و تزویر این
ظاهر پرستان را پاره می‌سازد. لسان الغیب با بهره‌گیری از برخی تشبیهات معمول
شاعران همچون تشبیه زلف به کفر و زنجیر و سنبل و دام، تشبیه ابرو به کمان، تشبیه
قد به سرو، صورت به چراغ و گل و ماه و دهان به غنچه و پسته و... ناپدیداری اوضاع
زمان، بی‌دوامی قدرت و شکوه و جلال پادشاهان و لزوم دل‌ن بستن به مظاهر دنیوی را
متذکر می‌شود. حافظ معتقد است آدمیان باید از زیبایی‌ها و خوشی‌های طبیعت و
لحظه‌های خوش محبت و دوستی و صفا و صمیمیت برخوردار شوند و عمر کوتاه خود
را با شادی و شادکامی سپری سازند. خواجه حقیقت هستی را خدای تعالی می‌داند که
در این جهان جلوه کرده است و مظهر او را عشق معنوی و دل‌آدمی می‌داند که در همه
جا با خود آدمیان است و برای دریافتن سر وجود او باید به حقیقت نفس پی برد. شاعر
در برخی از اشعار خویش گوش خود را به پیام اهل راز و صدای هاتف و پند پیر و
سخن‌کردان و ناله رباب و چنگ باز نموده است و حقایقی از زبان اینان که در حقیقت
همه از یک زبان گویند می‌شنود و از عالم حال رو به زاهدان پرقیل و قال کرده رندانه
سخن‌ها می‌گوید. حافظ در جای دیگر از اصطلاحات باده و می و میکده در بیان مقاصد
عرفانی خود سود می‌جوید؛ مقصود او از می و میخوارگی در مواردی همانا تازیانه‌ای
است که برای پرده‌داری از روحانیون ریایی عوام فریب به کار می‌رود و میکده واقعی را
درگاه حق می‌داند که مستی عارفان از آنجاست و برای رسیدن و نایل آمدن به آن رنجه‌ها
می‌کشند و اشکها می‌ریزند و خاک راه معرفت را به رخسار می‌سایند. خواجه بزرگ
شعر و ادب می‌پرستی را آن می‌داند که آدمی را از خود بیخود می‌کند و آن را در مقابل

خودپرستی به کار می‌برد و عشق‌ورزی و باده‌گساری عارفان را حق‌پرستی و گذشتن از حرص و شهوت و آرزوی وصال حقیقت می‌داند که حاضرند در راه حق رنج ببرند و درد کشند و شکایتی نکنند. وی عشق عارف را عشقی معنوی می‌داند که جوینده آن سعی دارد خود را از چاه طبیعت بیرون برد و در بحر عمیق عشق حق که کرانه ندارد غرق شود. از زیباترین جلوه‌ها و مضامین غزلیات خواجه حافظ آن است که اگر چه او مخالف با روش شهوت پرستان و پیروان طبیعت و دشمن ریا و سالوس و زهد فروشی و عوام فریبی است و فراموش کردن عالم روحانی و پرداختن به جهان جسمانی را شرط عقل و معرفت نمی‌داند ولی در عین حال انسانها را به بهره‌مندی از زیبایی‌ها و دوستی‌های جهان هستی، که آفریدگار آن را مقدمه آن جهان قرار داده، دعوت می‌کند به شرط اینکه از راه عقل و خرد دور نیفتند. خواجه آدمیان را به برخورداری از لطایف خلقت و جمال طبیعت دعوت می‌کند و با شاهد آوردن از زندگی خود که در حفظ نشاط و داشتن روح قوی و فکر بلند و میل به وفا و مروت و رغبت به سعی و عمل سرمشق بوده، انسانها را به خوش بودن و خوش داشتن زندگی خود دعوت می‌کند. در مجموع می‌توان گفت اشعار حافظ آمیزه‌ای است از معانی عاشقانه و اجتماعی و عرفانی و در هر یک از غزلیات خود در کنار عبارات معمولی مقاصد عالی خود را نیز در باب هستی و محبت و مدارا و گذشت و خشونت‌ها و ریاکاری‌ها و مردم فریبی‌های نوحاستگان به قدرت رسیده و لطایف خلقت و جمال طبیعت و اراده عارفانه اندیشه نیرومند به نمایش می‌گذارد که هریک از این مضامین بسیار آموزنده و عبرت‌انگیز است و راه و رسم زندگی را به انسان‌ها می‌آموزد. حافظ اندیشمندی است که با غزلیات نافذ و روح نواز

خود مرزهای قرون و اعصار را در نوردیده و در اعماق دل تک تک ایرانیان رسوخ کرده است؛ از این روی کمتر خانه‌ای را در ایران می‌توان یافت که دیوان حافظ در آن نباشد و مورد مطالعه قرار نگیرد. ایرانیان دیوان حافظ را سخت گرامی می‌دارند و از طریق تفأل به اشعار این شاعر جاودانی، با او به راز و نیاز می‌پردازند و از اینروست که به او لقب لسان الغیب و ترجمان اسرار داده‌اند. اندیشه و افکار والای این حکیم و عارف نامدار به سایر ملل نیز راه یافته است و شعرای بزرگی همچون گوته آلمانی او را از بزرگترین اندیشمندان تاریخ هستی لقب داده‌اند که به انسانها درس عشق و محبت داده است. دیوان حافظ به دهها زبان ترجمه شده و در زمره معروفترین کتب ادبی جهان است. سالیانه چندین سمینار در ارتباط با بررسی شخصیت این شاعر برجسته در ایران و سایر کشورهای جهان برگزار می‌شود و سازمان یونسکو وی را یکی از ذخیره‌های جاودانه ادب در جهان دانسته است. میعادگاه حافظیه در شیراز زیارتگاه رندان جهان است و بسیاری از ادب دوستان از سراسر جهان با حضور در این مکان پر رمز و راز بر عمق معرفت و دانش او تحسین می‌ورزند. در پایان این مبحث گزیده‌ای از چند غزل زیبای لسان الغیب که بیانگر اندیشه‌های متعالی اوست و هر یک بیت‌الغزل معرفت‌خواجه شیراز به شمار می‌رود نقل می‌گردد. درینجا که محدودیت کلام اجازه تفسیر و تحلیل این اشعار را نمی‌دهد: (بارها دل طلب جام جم از ما می‌کرد/ آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می‌کرد // گوهری کز صدف کون و مکان بیرونست / طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد // مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش / کو بتأیید نظر حل معما می‌کرد // دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست/ واندران آینه صدگونه تماشا می‌کرد// گفتم:

این جام جهان بین بتو کی داد حکیم؟ / گفت آنروز که این گنبد مینا می کرد // بیدلی
در همه احوال خدا با او بود / او نمیدیدش و از دور خدایا می کرد... // *** دوش در
حلقه ما قصه گیسوی تو بود / تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود // دل که از ناوک
مژگان تو در خون می گشت / باز مشتاق کمانخانه ابروی تو بود // هم عفا... صبا کز تو
پیامی می داد / ورنه در کس نرسیدیم که از کوی تو بود // عالم ماز شور و شر عشق
خبر هیچ نداشت / فتنه انگیز جهان غمزه جادوی تو بود // من سرگشته هم از اهل
سلامت بودم / دام را هم شکن طره هندوی تو بود // بگشا بند قبا تا بگشاید دل من /
که گشادی که مرا بوذر پهلوی تو بود // بوفای تو که بر تربت حافظ بگذر / کز جهان
می شد و در آرزوی روی تو بود // *** فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش / گل در
اندیشه که چون عشوه کند در کارش // دلربایی همه آن نیست که عاشق بکشند /
خواجه آنست که باشد غم خدمتکارش // جای آنست که خون موج زند در دل لعل /
زین تغابن که خزف می شکند بازارش // بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود / این
همه قول و غزل تعبیه در منقارش // ای که در کوچه معشوقه ما میگذری / برحذر باش
که سر می شکند دیوارش // آن سفر کرده که صد قافله دل همزه اوست / هر کجا هست
خدایا بسلامت دارش // صحبت عافیت گرچه خوش افتاد ایدل / جانب عشق عزیز است
فرو مگذارش // صوفی سرخوش از این دست که کج کرد کلاه / به دو جام دگر آشفته
شود دستارش // دل حافظ که بدیدار تو خو گر شده بود / ناز پرورد وصالست مجو
آزارش // ----- < ۱- براساس منابع و شهادت
یکی از علماء معاصر حافظ (محمد گلندام) خواجه در جوانی سنگین ترین کتابهای

مذهبی و ادبی دوره خویش همچون کشف زمخشری در تفسیر، مصباح مطرزی در نحو، طوابع الانوار من مطالع الانظار قاضی بیضاوی در حکمت، شرح مطالع قطب الدین رازی در منطق و مفتاح العلوم سکاکی در ادبیات را بطور کامل مطالعه کرده بود. ۲- وی در برخی از ابیات خویش به این نکته اشاره کرده است: (ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ / بقرآنی که تو در سینه‌داری... // *** (زحافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد / لطایف حکما با کتاب قرآنی... // ۳- (بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق / پنج شخص عجیب ملک فارس بود آباد // نخست پادشاهی همچو او ولایتبخش / که جهان خلق بپرورد و داد عیش بداد... // لازم به ذکر است حافظ در معدود مدایحی که گفته است نه تنها متانت خود را از دست نداده است بلکه همچون سعدی ممدوحان خود را پند داده و کیفر دهر و ناپایداری این دنیا و لزوم رعایت انصاف و عدالت را به آنان گوشزد ساخته است. ۴- حافظ در یکی از ابیات خود به واقعه کور شدن امیر مبارز الدین اشاره کرده است: (... آنکه روشن شد جهان بینش بدو / میل در چشم جهان بینش کشید... // *** ۵- حافظ نیز در یکی از شعرهای خود صفات مثبت شاه شجاع را یاد کرده است: (مظهر لطف ازل روشنی چشم امل / جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع) // ۶- اشاره به یکی از اشعار بسیار معروف حافظ که در یکی از اشعار آن می‌گوید: اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را / به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را //

آثار: - دیوان اشعار

منابع:

- ۱ - دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ، تهران، گنجینه، ۱۳۷۶.
- ۲ - رضازاده شفق، صادق: تاریخ ادبیات ایران، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۴.
- ۳ - زرین کوب، عبدالحسین: از کوچه رندان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- ۴ - سایکس سر، پرسی: تاریخ ایران (جلد دوم)، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.